

نقش روبه گسترش کارگران در جنبش مطالباتی- ضد استبدادی



تقی روزبه

روند کنونی در مجموع می تواند برافزایش وزنه کارگران و زحمتکشان در جنبش ضد استبدادی بیافزاید و آن را به یک جنبش ضد استبدادی- مطالباتی تعمیق یابنده و متوازن تبدیل کند. از همین رو تقویت نسبی وجه اقتصادی و مطالباتی و صف آرائی پیرامون آن ها در جنبش عمومی علیه استبداد، موجب پی آمدهای مهمی است

بحران در ایران همه جانبه و از جمله دارای بعد سیاسی و اقتصادی است. انباشت همزمان بحران در حوزه های گوناگون موجب درهم تنیدگی آن ها شده و می تواند در فضاها و فرصت های مناسب به سرعت به یکدیگر تبدیل شود. نحوه پیشروی و سربازکردن و سرریز شدن بحران در این یا آن وجه بسته به شرایط می تواند متفاوت باشد.

در مقطع سال ۸۸ بحران با تمرکز بر وجه سیاسی از کانال شکاف بالائی ها مسیر پیشروی خود را گشود و در فرایند رشد خود به سرعت ماهیت ساختارشکن پیدا کرده و به نفی کلیت نظام و ولایت فقیه منجر شد. رژیم سرانجام توانست در طی چند ماه اعتراضات خیابانی را سرکوب کرده و اوضاع را تحت کنترل خود بگیرد، اما از آن زمان هم چون مارگزیده هراسان از ریسمان سفید و سیاه، تمامی نیرو و توان خویش را برای ممانعت از خیزش مجدد آن از جمله امکان رخنه و جاری شدن نارضایتی های انباشته شده مردم از منافذ و شکاف های ساختار قدرت بکار گرفته است. تجربه سال ۸۸ به رژیم نشان داد که شکاف های داخلی اش می تواند هم چون برخورد چاشنی انفجاری برانبار باروت عمل نماید. آن چه که بنام مضحکه قانون انتخابات در مجلس ولی فقیه در جریان است به خوبی نگرانی رژیم از باصطلاح روزنه های انتخاباتی را نشان می دهد. ممنوع کردن مناظره زنده کاندیداها تنها یکی از مصادیق داغ کردن پشت دست برای عدم تکرار آن ها است. با این وجود تشدید جو سرکوب و خفقان و بستن هرروزنه ای که مباد اعتراضات بتوانند از خلال آن ها فوران کنند، گرچه می تواند هزینه اعتراضات را افزایش می داده و حتی نقطه متعارف جوش اعتراض ها را بالا ببرد و امکان سرریز شدن از روزنه هائی را ناممکن گرداند، اما هیچگاه قادر نیست

بنا به مصداق چو در بندی ز روزن سربرآرد، از انباشت اعتراض ها و سرریزشدنشان، گیرم دیر یا زود و از روزنه ها و شکاف هائی دیگر و چه بسا بکر و غافلگیرکننده، جلوگیری کند.

یکی از مهم ترین پی آمدهای فضای سرکوب، جابجائی ثقل بحران از ریلی به ریل دیگر است. چنان که انتقال ثقل بحران از ریل سیاسی به ریل اقتصادی و به جنبش مطالباتی از آن جمله است. البته در جابجائی ثقل بحران به عرصه مطالباتی سرکوب تنها عامل شتاب دهنده است، و گرنه عوامل مهم و پایه ای دیگری در کار هستند که در این جا فهرست وار مورد اشاره قرار می گیرد:

شکست اقتصادی رژیم در تمامی زمینه های برنامه ریزشده، رکود اقتصادی و کاهش شدید نرخ تولید ناخالص داخلی (در حال نزدیک شدن به صفر)، تشدید تحریم های همه جانبه اقتصادی (سیاسی) بین المللی باهدف جنگ اقتصادی و فلج کردن رژیم، که اساسا نفت و گاز و درآمدهای ارزی آن را به مثابه یک دولت نفتی (درکنار تحریم های بانکی و شبکه حمل و نقل دریائی هدف گرفته است، که اکنون تأثیر ژرف آن بر درآمدهای دولت و وخامت اوضاع اقتصادی کشور مورد اعتراف خود رژیم هم قرار گرفته است. احمدی نژاد که قطعنامه های سازمان ملل را کاغذ پاره خوانده بود، امروزه بر حریفان داخلی خود می تازد که تأثیر آن را عامدانه دست کم می گیرند و وعده بازگوئی ابعاد آن در آینده نزدیک را می دهد و وزیر اقتصادش صراحتا از نصف شدن تولید و درآمد نفتی سخن می گوید.

وجه دیگر بحران اقتصادی رژیم شکست طرح هدفمندی یارانه هاست که تداوم و متوقف کردن آن سخت مورد مشاجره سران رژیم قرار دارد. مجلس حاکمیت، نگران پی آمدهای آن هم چون تورم و اعتراضات توده ای است و بهمین دلیل در شرایط کنونی مخالف اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه ها و چند برابر شدن قیمت حامل های انرژی است (البته رقابت های درونی باندها در نحوه پیش برد و بهره برداری از یارانه ها نیز مزید بر عوامل فوق است). بهمین دلیل مجلس جلوی اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه ها را گرفته است و حال آن که احمدی نژاد بر اجرای آن اصرار می ورزد. نا گفته نماند که افزایش تورم، عملا در حال تهی کردن کامل قدرت خرید یارانه های نقدی، حتی در میان اقشار تهیدست و روستائی است و دولت هم برای تأمین بودجه لازم جهت ادامه آن در صدد کاستن از یارانه های پرداختی به ۸ میلیون نفر که به گفته وی نیازی به آن ندارند، برآمده است. وجود حجم عظیم نقدینگی های سرگردان و بورس باز که در هرفرازی از بحران به نقطه ای هجوم می برند و توازن

عرضه و تقاضا را بهم می ریزند، تورم بیش از ۳۰٪ روبافزایشی که کنترلش دارد از دست رژیم خارج می شود، شوک سقوط پول ملی در برابر دلار و سایر ارزها و پس رلزله های آن که علیرغم افت و خیزهای مقطعی هم چنان سیر صعودی دارد، تأثیر مخرب سقوط پول ملی بر گران تر شدن واردات مواد اولیه و نیمه ساخته و افزایش هزینه های تولید و تورم و ورشکستگی و بیکاری همه و همه وجوه گوناگون بحران اقتصادی را تشکیل می دهد. بطوری که کارگران در اعتراضات خود از تورم روزمره شکایت می کنند و سطح موجود حداقل دستمزها به کمتر از یک چهارم خط فقر رسیده است و روز بروز هم شکاف عظیمی که بین این دو دهان باز کرده است گسترده ترمی شود. اگر براین مؤلفه های پایدار بحران، متورم شدن بیش از پیش اقتصاد زیرزمینی و قاچاق را اضافه کنیم و درکنار آن چند گانگی سیاست ها و مدیریت ها در میان باندهای حاکم و ناکارآمدی شدید مدیریت اقتصادی را در نظر بگیریم، به ابعاد بحران اقتصادی و اهمیت جنبش مطالباتی و آن شرایطی که آستان سونامی مطالباتی است، بهتری خواهیم برد. آن چه که اکنون در حوزه اقتصادی حاکم است بی برنامه گی و فراافکنی است. در این فراافکنی احمدی نژاد سنگ اندازی رقبای داخلی که مانع هدایت قطار اقتصادی توسط یک راننده (دولت) هستند و تحریم بین المللی (که قدرت های غربی یک دم از تشدید آن غافل نیستند و هرگامی که رژیم برای دورزدن آن ها برمی دارد، بلافاصله آن را با گام متقابل و شدیدتری پاسخ می دهند)، دو دلیل اصلی وخامت اوضاع کنونی عنوان می کند. در بستر تعمیق بحران اقتصادی و تا مادامی که رژیم بتواند از سرریز شدن بحران در عرصه سیاسی جلوگیری کند، اعتراضات اساسا بر بستر بحران اقتصادی و خواست های مطالباتی پیش خواهد رفت و چه بسا این بار اعتراضات اقتصادی در فرایند تکوین خود موجب سرریز شدن بحران به حوزه سیاسی بشود. چنان که حرکت اعتراض خیابانی چند ماه پیش در پی شوک سقوط شدید ارزش پول در برابر دلار و سایر ارزهای خارجی و نوسانات عنان گسیخته آن ها صورت گرفت.

تقویت وجه اقتصادی- مطالباتی جنبش را برخلاف برخی تصورها باید نقطه قوت جنبش و نشانه سیر طبیعی آن از اقتصاد به سیاست و تکوین رابطه متقابل وجه اقتصادی و سیاسی بحران دانست. سیری که در آن مطالبات اقتصادی ترجمان سیاسی خود را بیاید و خواست های سیاسی هم متقابلا ترجمان وجه اقتصادی خود را. روندی که در خیزش های قبلی به دلیل مفقود بودن این مطالبات و پیوند لازم بین آزادی و عدالت اجتماعی، جنبش اعتراضی از استحکام و پایداری لازم برخوردار نبود. روند کنونی در مجموع می تواند برافزایش وزنه کارگران و زحمتکشان

در جنبش ضداستبدادی بیافزاید و آن را به یک جنبش ضداستبدادی- مطالباتی تعمیق یابنده و متوازن تبدیل کند. از همین رو تقویت نسبی وجه اقتصادی و مطالباتی و صف آرائی پیرامون آن ها در جنبش عمومی علیه استبداد، موجب پی آمدهای مهمی است که در این جا بطور گذرا نگاهی به آن ها داریم:

الف- مبارزه مطالباتی قبل ازهرچیز درمقایسه با اعتراضات مستقیم سیاسی که درشرایط کنونی دارای هزینه های سنگینی است، هزینه مبارزه را در مقایسه با وجه سیاسی، پائین تر آورده و زمینه را برای پیشروی جنبش، مشارکت و دامن گرفتن اعتراضات توده ای فراهم می سازد.

ب- اگر در خیزش گذشته ثقل نیروی محرکه اعتراضات را بیشتر اقشارو لایه هائی چون دانشجویان و دانشگاہیان و جوانان (زنان و مردان) و لایه های مزدو حقوق بگیری چون کارمندان و معلمان و پرستاران و... (که در ادبیات رایج معمولا طبقه متوسط و یقه سفیدها خوانده می شود)*، و البته در کنارآن ها خرده بورژوازی جدید و بورژوازی ناراضی و رانده شده از قدرت و طبقه سیاسی حاکم حضوری فعال داشتند، اما درمرحله جدید با تعمیق بحران به حوزه اقتصادی و کانونی شدن مطالبات معیشتی، شاهد نقش آفرینی و حضور فعال تربخش های دیگری از طبقه بزرگ مزد و حقوق بگیران یعنی کارگران واحدهای صنعتی و کارگران حمل و نقل و خدماتی و... هستیم. البته این به معنی کم اهمیت انگاشتن بخش های دیگرصفوف مزدو حقوق بگیران و یا سایرجنبش های اجتماعی در مبارزه علیه استبداد و یا نبودمطالبات معیشتی در اکثرآن ها نیست، بلکه تنها بیانگرحضورفعال تراین بخش و وزن مطالبات معیشتی درمقایسه با مطالبات سیاسی است (و حال آن که در بخش های دیگرهمانطورکه در دورقبلی شاهد بودیم وزن مطالبات سیاسی نسبت به وجه مطالباتی- معیشتی پر رنگ تر بود).

بی تردید تقویت وجه مطالباتی جنبش، در فرایند گسترش خود تأثیرات مهمی برترکیب و ماهیت خواست ها و اشکال مبارزات سراسری هم خواهد گذاشت که می توان آن را در طرح مطالبات کلان اقتصادی و سیاسی از یکسو و اشکال مبارزاتی شامل اعتصاب های سراسری و مبارزات خیابانی از سوی دیگر دانست.

ج- جنبش سال ۸۸ نه فقط به دلیل بافت نیروی محرکه اش بطور یک جانبه بر وجه سیاسی (و آزادی) متمرکزبود، بلکه هم چنین بدلیل تکیه اش بر سازوکارهای اصلاح طلبان، که مانع تعمیق مطالبات جنبش و

پیوندش با سائیرزحمتکشان و فرارفتن از چهارچوب نظام بودند، نتوانست با بخش های دیگرمزد و حقوق بگیران ازجمله کارگران و تهیدستان گره بخورد و با گسترش پایگاه اجتماعی خود دامنه مقاومت خویش را گسترش دهد. از همین رو در برابر فشارها و سرکوب هارو گسترده رژیم از نفس افتاد و مجبور به عقب نشینی شد. اگر جنبش اعتراضی سال ۸۸ بطور یک جانبه علیه وجه سیاسی و استبداد متمرکزبود، جنبش در خیرش محتمل آتی خود به موازات پای فشردن بر مطالبات سیاسی و فراگیر، احتمالا همزمان بر وجه مطالبات اقتصادی و اجتماعی فراگیرخود هم پای خواهد فشرد که معنایی جزبرقراری پیوند تنگاتنگ بین دو مطالبه بنیادی آزادی و عدالت اجتماعی نخواهد داشت. چنین پیوندی بستر مناسبی را برای عروج گفتمان آزادی و برابری اجتماعی در برابر سائیرگفتمان ها فراهم می سازد.

ناگفته نماند که عروج و پیشینه درخشان جنبش کارگری و مطالباتی به سال ها قبل از ۸۸ برمی گردد. مبارزات فراموش نشدنی کارگران شرکت واحد، هفت تپه و خود روسازی و بسیاری از واحدهای صنعتی (هم چنین معلمان و پرستاران و...) که برخی از آن ها بازتاب وسیعی هم در سطح جامعه و جهان پیدا کردند، از آن جمله است. بی شک وجود چنین پیشینه ای پشتوانه مهمی برای عروج جنبش مطالباتی در فازجدید و نقش آن در جنبش سراسری بشمارمی رود. دستگیری فعالین کارگری، مقاومت درخشان آن ها در زندان اوین تا زندان های کردستان و بازتاب این مقاومت در سطح افکارعمومی، خود نشان دهنده نقش فعال طبقه کارگر در جنبش مقاومت است. زندان های رژیم، همیشه بازتابی از مقاومت بیرون و برشی از بافت لایه های مبارز ازجمله کارگران و دانشجویان و زنان و روزنامه نگاران و روشنفکران متعهد و دیگر فعالان سیاسی و اجتماعی بوده است. امروزه مقاومت و مرگ کارگرانی چون ستاربهشتی در زیر شکنجه و یا اعتصاب رضاشهابی در اعتراض به تحقیر و توهین زندانبانان دارای پژواک جهانی است و حاکی از آن است که مرزعبورناپذیری بین مطالبات اقتصادی و سیاسی وجود ندارد. علاوه براین شکل گیری اشکال اولیه اعتراضات فراکارخانه ای نظیر تهیه طومارهایی که توسط شرکت های خودرو سازی و یا طوماراعتراضی دو هزارنفری کارگران شرکت واحد و دهها هزارنفری کارگران بخش های مختلف در سطح سراسری و حمایت های جهانی از آن ها، همگی نشان دهنده آن است که ما امروزه با جنبشی گرچه نه هنوز بقدر کافی فراگیر، اما رو به گسترشی سروکار داریم که دامنه مقاومت و اعتراض آن از درون زندان های رژیم تا درون جامعه و تا صحنه جهانی را در برمی گیرد. علاوه بروخامت اوضاع اقتصادی و بیکاری و تورم، تعرض رژیم به قانون

کارموجود و تغییراتی که در صدد است به نفع سرمایه داران و بی حقوقی کارگران و انجماد دستمزدها و بیکارسازی ها و... به عمل آورد، به عنوان عامل مضاعفی در تقویت همبستگی و فشرده شدن صفوف اعتراضی آن ها عمل می کند. جمع آمد همه این عوامل بحرانی در ماه های پایانی سال که بطور معمول با شتاب تورم و زمان تعیین حداقل دستمزدها همراه است، برانباشتگی نارضایتی و اهمیت جنبش مطالباتی و نقش مزدو حقوق بگیران در جنبش سراسری می افزاید.

البته اهمیت جنبش مطالباتی و نقش طبقه کارگر از چشم بخش های مختلف بورژوازی و رسانه های آن ها نیز دور نمانده است. انتشار تک برگی کارگری توسط سایت کلمه و اصلاح طلبان موسوم به سبز و نامه شیرین عبادی به نماینده حقوق بشر برای جلب توجه وی به بی حقوقی کارگران، و نیز تمرکز رسانه های قدرت های بزرگ بر معضلات کارگران و بطور اخص گفتگو با فعالین کارگری، همه و همه نشان دهنده اهمیت این جنبش از یکسو و تلاش برای نفوذ در گفتمان آن ها و کنترلشان در جهت اهداف خود، از سوی دیگر است.

نکات اصلی :

- در بستر تعمیق بحران اقتصادی و سیاسی، ضرورت پیوند وجه اقتصادی و سیاسی بحران بطوری که وجه سیاسی بازتاب دهنده منافع و مطالبات اکثریت عظیم باشد.

- برجسته کردن مطالبات مشترک و فراگیر، پایه ای و بسیج کننده بخش های گوناگون کارگران و زحمتکشان اعم از شاغلین و بیکاران، رسمی و پیمانی و صنعتی و خدماتی و... برای تقویت وزن طبقه کارگر و کلیه مزد و حقوق بگیران در جنبش ضد استبدادی- مطالباتی فرارونده، با اتکاء به صفوف متمایز و مستقل خود.

- اهمیت بکارگیری انواع ابتکارها در یافتن سازوکارها و اشکال مناسب کنش و اقدام جمعی هرچه وسیع تر، در انطباق با شرایط سرکوب و با هزینه های کمتر، که می تواند به مثابه تمرین های اولیه آمادگی برای لحظاتی باشد که بحران بطور اجتناب ناپذیر سرریز خواهد شد.

- با توجه به گسترش شتابان فقر و فلاکت و بیکاری و کمبودها، و احتمال وقوع آن چه که برخی آن را شبه قحطی توصیف می کنند، تشکیل انواع شبکه ها و صندوق ها و گروه های تعاون و هم یاری، برای

تقویت روح همبستگی در صفوف رزمنده کارگران و زحمتکشان و کاستن از پیآمدهای تبااهی آوری چون فقر و اعتیاد و نکبت و رنج و انفرادگرایی و صرفاً به فکر نجات خویش بودن، ضرورتی دوچندان پیدامی‌کند.

۱۳۹۱-۱۰-۱۰ ۳۰-۱۲-۲۰۱۲

www.taghi-roozbeh.blogspot.com

*- واقعیت آن است که لااقل در جامعه مشخص ایران با روند شتابان دوقطبی شدن شکاف طبقاتی، از فاصله درآمدها و امتیازات بین بخش‌های مختلف مزد و حقوق‌بگیران بیش از پیش کاسته می‌شود. حتی از فاصله‌های موجود فرهنگی و آگاهی بین این لایه‌ها در دهکده جهانی نیز روز بروز کاسته می‌شود. چنین روندی در مجموع زمینه عینی تقویت منافع مشترک و همبستگی در صفوف استثمارشوندگان را تقویت می‌کند. بهمین دلیل اتلاق طبقه متوسط به این بخش‌ها بیش از پیش بی‌معناتر شده و می‌تواند به مثابه حربه‌ای در خدمت تفرقه و ایجاد شکاف در بین صفوف مزدو حقوق‌بگیران توسط بورژوازی و سایر لایه‌های برخوردار باشد.

رها یش یا حق تعیین سرنوشت

بخش دوم



منوچهر صالحی

سرانجام در اندیشه کانت به آزادی‌های فردی می‌رسیم. فقط انسانی که می‌تواند با پیروی از اصول اخلاقی روند زندگی خویش را تعیین کند، از آزادی برخوردار است. به عبارت دیگر، فقط کسی که دارای اراده خودگردان است، انسان آزادی است. در باور کانت آزادی منشأ اخلاق است، زیرا آزادی به هر انسانی این امکان را می‌دهد تا با تکیه بر نیروی خرد خویش قانونی صوری را تدوین و از آن تبعیت کند.

خودخواستگی یا خودگردانی

در رابطه با رهایش انسان در فلسفه ایدآلیستی به مفاهیم خودخواستگی[1] یا خودگردانی[2] برمیخوریم که تلاش فرد را برای آن که بتواند بر سرنوشت خویش حاکم گردد، یعنی بتواند بنا بر اراده آزاد خویش آن کاری را انجام دهد که خود درست و برای منافع و مصالح خویش سودمند تشخیص می‌دهد، برمی‌تابانند. به همین دلیل نیز دو مفهوم خودخواستگی و خودگردانی با واژه‌ها و مفاهیمی چون خودسالاری[3] و استقلال[4] در رابطه‌ای گسست‌ناپذیر قرار دارند، یعنی این مفاهیم حوزه‌های خویشاوند را در بر می‌گیرند.

ادیان و به‌ویژه ادیان تک‌خدائی نیز از این مفاهیم بهره گرفته‌اند، یعنی همه‌ی ادیان از یکسو از پیروان خود می‌خواهند از اصول دینی که پیامبران بر آن‌ها عرضه کرده‌اند، بی‌چون و چرا پیروی کنند، یعنی زندگی خود را بر شالوده هنجارها و اصولی سامان دهند که پیامبران از سوی خدا به دین‌باوران عرضه کرده‌اند. اطاعت کورکورانه از فرامین و هنجارهای دینی نیز چنین توجیه شده است که عقل انسان قادر به فهم خرد الهی نیست و نمی‌تواند درباره هنجارهایی که خدا برای انسان تعیین کرده است، به داوری نشیند. از سوی دیگر همین ادیان از پیروان خود می‌خواهند با پیروی از خرد خویش خوب را از بد و سره را از ناسره تشخیص دهند تا دچار گناه و معصیت نشوند، یعنی برای خرد نقشی پویا را در نظر گرفته‌اند.

بنا بر تورات خدا آدم را آفرید «تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه‌ی حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کند. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید.»[5] بنا بر این تصویر، انسان اشرف مخلوقان است و خدا او را شبیه خود آفریده است تا بر جهان حکومت کند. با آن که مرد و زن هر دو انسانند، اما بنا بر اراده خدا «او (مرد) بر تو (زن) حکمرانی خواهد کرد.»[6] به این ترتیب خدا از همان آغاز میان اشرف مخلوقان خویش تفاوت گذاشت و مردان را بر زنان حاکم ساخت. به این ترتیب بخشی از انسان، یعنی مردان نه فقط باید از سوی خدا بر همه موجودات، بلکه هم‌چنین باید بر بخش دیگری از انسان‌ها، یعنی زنان حکم برانند. اما رابطه سلطه‌گر و سلطه‌شونده رابطه‌ای مبتنی بر اراده آزاد نیست، یعنی انسانی که بر او سلطه می‌شود، باید زندگی خود را بنا بر خواست و منافع کسانی که بر او سلطه دارند، سازمان‌دهی کند و در نتیجه نمی‌تواند انسانی خودگردان باشد، یعنی نمی‌تواند بنا بر اراده آزاد خویش بزید.

در مسیحیت نه فقط خدا انسان را شبیه خود آفرید، بلکه برای آن که

انسان را به راه راست هدایت کند، با آباستن ساختن مریم باکره فرزند خود عیسی مسیح را به این جهان فرستاد تا با مصلوب ساختن خویش تمامی گناهان انسان را بر دوش بگیرد. بنابراین مسیح چون پسر خدا است، پس باید دارای ذاتی گنه‌ناپذیر، یعنی معصوم باشد. [7] مسیحیان بر این باورند هر انسانی که به مسیح ایمان آورد، در او ذوب خواهد شد و از آن پس مرگ بر چنین انسانی سلطه نخواهد داشت. [8] در مسیحیت از آنجا که آدم و حوا از میوه درخت معرفت خوردند و به‌خاطر این گناه از باغ عدن رانده شدند، پس انسان از هنگامی که پا در این جهان می‌نهد، انسانی گنه‌کار است، انسان فقط با ایمان آوردن به مسیح می‌تواند گناهان خود را جبران کند. [9] به همین دلیل نیز در سده‌های میانه برخی از پاپ‌ها برای آن که هزینه ساختمان عظیم کلیسای واتیکان را تأمین کنند، در ازاء دریافت پول از مسیحیان قطعه‌ای از بهشت را به آن‌ها می‌فروختند تا رفتن آن‌ها به بهشت را تضمین کنند.

اسلام برخلاف یهودیت و مسیحیت بر این باور نیست که خدا انسان را شبیه خود آفرید، زیرا فهم و شعور انسان قادر به درک و تصور وجود خدا که لایتناهی و ابدی است، نیست. با این حال بنا بر قرآن خدا انسان را به مثابه جانشین (خلیفه) خود بر روی زمین آفرید [10] و مردان را بر زنان مسلط ساخت و برای آن که زنان در حریم خانواده مطیع مردان باشند، مردان حق دارند زنان خود را کتک زنند. [11]

یهودیت و اسلام برخلاف مسیحیت بر این باورند هر انسانی در هنگام زاده شدن موجودی بی‌گناه است و از آن پس بنا بر خرد و کردار خویش می‌تواند انسانی درست‌کار و یا خطا‌کار شود، یعنی بنا و یا برخلاف هنجارهای دین زندگی خویش را سامان دهد. [12] به این ترتیب گناه ذاتی انسان نیست. خدا نیز نمی‌تواند گناهانی را که در قبال انسان‌های دیگر مرتکب شده‌ایم، جبران کند، زیرا خدا در روابط میان انسان‌ها دخالت نمی‌کند و بلکه هر کسی با پیروی از احکام دین و عبادت می‌تواند در این راه گام نهد، یعنی فاعل اصلی خود انسان برای جبران گناهان خویش است. نتیجه آن که در یهودیت و اسلام هر کسی می‌تواند آگاهانه و با اراده خود در جهت کاهش یا افزایش گناهان خویش گام بردارد، در حالی که در مسیحیت انسان با ذوب شدن در باورهای دینی خود می‌تواند با کمک مسیح از بار گناهان خویش بکاهد. به این ترتیب یک مسیحی با اعتقادات دینی خود می‌کوشد روش اندیشه خویش را دگرگون سازد، در حالی که یک یهود و یا یک مسلمان با دگرگونی کردار، گفتار و رفتار خود می‌تواند اندیشه خود را

متحول سازد. در این معنی خودخواستگی و خودگردانی در اسلام و یهودیت بسیار برجسته‌تر از مسیحیت است.

جوانی پیکو[13] که در سده 15 میلادی در ایتالیا می‌زیست، در اثر خود «درباره شأن انسانی»[14] یادآور شد که خودگردانی استعداد ویژه‌ای است که خداوند به انسان داده است تا بین او و دیگر زندگان توفیر نهد. به باور او خداوند همه گیاهان و جاندارانی را که بر روی زمین می‌توان یافت، آفرید و انسان آخرین آفریده خداوند است، یعنی یگانه موجودی است که می‌تواند با خردی که به او داده شده است، از یکسو درباره راز آفرینش خدا به داوری نشیند و از سوی دیگر موقعیت خود در این جهان را بنا بر استعدادهای خویش تعیین کند.[15]

کانت فیلسوف دوران روشنگری نیز در فلسفه خود اراده خودگردان[16] را مورد بررسی قرار داد. اما برای آن که بتوانیم اندیشه او در این باره را درک کنیم، باید نخست فلسفه اخلاق او را مورد بررسی قرار دهیم. کانت بر این باور بود که انسان بدون هنجارهای اخلاقی نمی‌تواند زندگی کند. ادیان برخی از هنجارهای دینی را به مثابه بایدهای دینی عرضه می‌کنند و به پیروان خود حکم می‌کنند که زندگی خود را بر اساس آن بایدها سامان دهند. اما از یکسو بایدهای دینی تمامی حوزه زندگی انسان را در بر نمی‌گیرند و از سوی دیگر هر انسانی در پی توجیه عقلانی کاری است که انجام می‌دهد. در این رابطه کانت بر این باور بود که خرد کرداری (عقل عملی) انسان پدیدآورنده اصولی[17] است که می‌توانند به هنجارهای اخلاقی بدل گردند. اصول در اندیشه کانت پرنسپ‌های ذهنی اراده و بیانگر تلاش عقلانی انسان برای دستیابی به وحدت و تعمیم‌اند. کانت «تمامی شالوده‌های ذهنی را که نه از چگونگی ذهن، بلکه از خواست عقل»[18] منتج می‌شوند را اصل یا اصولی نامید که آن گونه «قوانین ذهنی‌اند که انسان با تبعیت از آنها واقعاً عمل می‌کند.»[19] همچنین تمامی اعمالی که دارای ارزشهای اخلاقی‌اند، بر مبانی پنج فرمولی که کانت آنها را «دستور مطلق»[20] نامید، تحقق می‌یابند. هر یک از این فرمول‌ها هر چند کمی با یکدیگر توفیر دارند، اما با این حال جنبه‌های مختلف قانون جهان‌روائی را برمی‌نمایانند. بر این روال در اندیشه کانت اصلی دارای اعتبار اخلاقی است که:

- نتواند بدون نفی مقصود خود خصلتی جهان‌روا بیابد،

- محتوای ذهنی‌اش آنچنان باشد که به ابزار درمان دردهای بشریت بدل

گردد،

- محتوای ذهنی یک اصل در انطباق با اراده‌ای نباشد که در پی ایجاد خودگردانی خردگرایانه (عقل خودمختار) معتبری است.

به این ترتیب هر شالوده عملی دل‌خواهی فقط زمانی می‌تواند به یک اصل بدل گردد که علل ذهنی کارکرد ما را به اصول ذهنی بدل سازد. در این رابطه «دستور مطلق» از ما می‌طلبد که:

- «فقط بنا بر آن اصولی کاری را انجام دهیم که بخواهیم به اصولی عمومی بدل گردند.» [21]

- «فقط آن کاری را انجام ده که اصول اراده‌ات در هر زمانی به مثابه پرنسپ عمومی هم‌چون قانون معتبر باشد.» [22]

بنا بر اندیشه کانت پیش‌شرط اراده خودگردان وجود «اراده نیک» است، یعنی کسی که دست به کاری می‌زند، باید برای جامعه‌ای که در آن می‌زید، کار خوبی انجام دهد. به عبارت دیگر «اراده نیک» تنها معیاری است که می‌تواند سبب انجام کاری متکی بر قوانین اخلاقی شود. به همین دلیل انگیزه فرد از دست زدن به کار نیک نباید خواست‌ها و منافع شخصی باشند و بلکه هرگاه بنا بر اصول «دستور مطلق» به کاری دست زنیم، خود به‌خود خیر عمومی را در نظر گرفته‌ایم. هم‌چنین برای ارزیابی یک کار از منظر اخلاق مهم آن نیست که برای انجام آن شهامت و قاطعیت از خود نشان دهیم و یا آن که درباره انجام آن بسیار بی‌اندیشیم، زیرا آدم‌کشان و راهزنان نیز می‌توانند آدم‌های با شهامت و قاطعی باشند. به همین دلیل نیز کانت بر این باور بود که «اراده نیک فقط توسط خواست امری نیک می‌شود.» [23] با این حال در نوشتارهای کانت نمی‌توان تعریفی از «اراده نیک» یافت.

از سوی دیگر «اراده نیک» فقط هنگامی خوب است که سبب پذیرش «مسئولیت» گردد. در این رابطه کانت از دو مفهوم «انجام وظیفه کردن» [24] و «طبق وظیفه» [25] سخن گفته است. در باور کانت «طبق وظیفه» تمام کارهایی هستند که برای رسیدن به یک هدف انجام می‌دهیم. حتی کسانی که کارهای نیک انجام می‌دهند تا ارج آن را در دنیای پس از مرگ از خداوند دریافت کنند، کارهایی نیک، اما «طبق وظیفه» انجام داده‌اند. در عین حال مسئولیت باید به قانون اخلاقی احترام نهد، زیرا بدون پذیرش قانون نمی‌توان مسئولیت خود را در محدوده ارزش‌های قانون اخلاقی انجام داد. نزد کانت قانون کارکردی عین قانونمندی است که بر اساس آن هر فرد خردمندی قادر به کنترل

اراده خود است. به همین دلیل در باور او ارزش کارکردی اخلاقی نه از تأثیر و یا انگیزه آن، بلکه فقط و فقط از پیروی فرد به تعهداتش ناشی می‌شود.

دیگر آن که چون در اندیشه کانت اراده هر کسی عقلانی عمل می‌کند، پس هدف هر اراده‌ای دستیابی به نیکی است. با این حال گاه‌گاهی غریزه و شهوت به مانعی بر سر راه اراده برای تحقق کار نیک بدل می‌شوند. پس برای آن که بتوان بنا بر مسئولیت به کاری دست زد، به اصلی که باید همیشه از اعتبار برخوردار باشد، یعنی به «دستور مطلق» نیاز است. «دستور مطلق» سبب می‌شود تا اراده بدون آن که تحت تأثیر غرایز و یا دیگر نیازهای قرار گیرد که از وضعیت معینی ناشی می‌شوند، فقط با پیروی از برداشتی خردگرایانه از آن وضعیت به کج‌راه نرود و بنا بر معیارهای اخلاقی خود یگانه کار درست را انجام دهد.

سرانجام در اندیشه کانت به آزادی‌های فردی می‌رسیم. فقط انسانی که می‌تواند با پیروی از اصول اخلاقی روند زندگی خویش را تعیین کند، از آزادی برخوردار است. به عبارت دیگر، فقط کسی که دارای اراده خودگردان است، انسان آزادی است. در باور کانت آزادی منشاء اخلاق است، زیرا آزادی به هر انسانی این امکان را می‌دهد تا با تکیه بر نیروی خرد خویش قانونی صوری را تدوین و از آن تبعیت کند.

اگر بخواهیم درباره کانت به داوری نشینیم، باید گفت که فلسفه اخلاق او برای دورانی که می‌زیست، بسیار انقلابی بود، زیرا با تبدیل مسیحیت به دین رسمی امپراتوری روم، اخلاق مسیحی بر اندیشه و کردار اروپائیان سلطه یافته بود، یعنی کارهایی که با فرامین کتاب مقدس در تضاد قرار داشتند، کارهای خلاف اخلاق دین بودند. کانت نخستین کسی است که بند ناف اخلاق را از دین برید و آن را به خرد انسان وصل کرد، یعنی هر کسی باید بنا بر هنجارهای اخلاقی خود درباره انجام کاری تصمیم بگیرد. آنچه در این میان مهم است، احساس مسئولیت فرد است.

همچنین کانت را می‌توان فیلسوف کلاسیک مقوله خودگردانی دانست، زیرا در فلسفه اخلاق [26] او خودگردانی به مثابه تعین اراده اخلاق‌گرا نمودار می‌شود که خود را فقط به وسیله خرد می‌تواند برتاباند. به باور کانت «خودگردانی اراده یگانه اصل تمامی قوانین اخلاقی و وظایفی است که از آن ناشی می‌شود. برعکس، اراده دگرسالار [27] نه فقط بر شمولی [28] تکیه ندارد، بلکه خود هم اصل و هم تقابل با

اراده اخلاق-آئینی[29] است. [...] خودگردانی اراده از چگونگی اراده ناشی می‌شود، یعنی اراده بدان وسیله (مستقل از همه‌ی چگونگی‌های موضوع آن) نوعی قانون است. پس بنا بر پرنسپ خودگردانی چیزی را که می‌خواهیم برگزینیم، نتوان به گونه دیگری برگزید، یعنی اصول گزینش آن چیز باید هم‌زمان به مثابه قانون عمومی درک شود.»[30]

آموزش اخلاق خودگردان کانت در برابر برداشتهای فلسفی متکی بر نیک‌بختی[31] و به ویژه آموزشهای اخلاقی کلیسای کاتولیک قرار داشت، زیرا کلیسای کاتولیک در آن زمان بر این باور بود که اراده اخلاق فردی نمی‌تواند از استقلال برخوردار باشد و بلکه توسط نیروئی بیگانه هدایت می‌شود. در همان دوران کلیسای پروتستانت بر این باور بود که «یک مسیحی خوب» فقط با ایمان به خدا می‌تواند دارای کارکردی متکی بر اخلاق دینی باشد. کانت در تضاد با باورهای دینی برای شفافسازی تئوری اخلاق خود در «سنجش خرد کارکردی» چنین نوشت: «استقلال اراده یگانه اصل تمامی قوانین اخلاقی و وظائفی است که از آن ناشی می‌شود. [...] پس قوانین اخلاقی چیز دیگری جز استقلال خرد کارکردی ناب در آزادی را بر نمی‌تاباند و این خود شرط صوری تمام اصولی است که فقط می‌تواند با والاترین قوانین کارکردی در انطباق باشد.»[32]

بنا بر باور کانت امکان واقعی خودگردانی وابسته به فراروی انسان از اشکال موجود وابستگی و دگرسالاری است. او در همین رابطه در نوشتار خود «روشنگری چیست؟»[33] نوشت انسان برای رهایی از صغارتی که خود بر خویش تحمیل کرده است، باید جرئت به کارگیری خرد خود را داشته باشد. به همین دلیل نیز در فلسفه اخلاق کانت مفاهیم «روشنگری» و «خودگردانی» به هم پیوسته‌اند و بنا بر برداشت کانت انسان با برخورداری از این دو امکان می‌تواند آزادانه از خرد خود بهره گیرد تا بتواند سرنوشت خویش را تعیین کند.

دانش روان‌شناسی نیز پدیده خودگردانی را مورد بررسی قرار داده است. بنا بر دستاوردهای این دانش میان روندهای خودگردانی و دگرسالاری نوعی تنش وجود دارد، آن هم به این دلیل که از یکسو کودک برای آن که بتواند به انسان بالغی بدل گردد، مجبور است در خردسالی با انسانهای بزرگسال و به ویژه با مادر و پدر خود دارای پیوندهای ناگستنی باشد تا بتواند هنجارها و شیوه زندگی را از آنها بیاموزد. به این ترتیب کودک تا دوران بلوغ خود در مناسباتی دگرسالار به سر می‌برد که موجب صغارت او می‌گردد. از سوی دیگر هدف هر آموزش و پرورشی آن است که انسان نابالغ را به انسانی بالغ با

استعداد برخورداری از اراده خودگردان بدل سازد تا بتواند با به‌کارگیری خرد و دانشی که کسب کرده است، بنا بر اراده و تشخیص خود هدفها و هنجارهای زندگی خویش را تعیین کند.[34] پس برای تکامل انسان به مثابه موجودی اجتماعی پیروی موقت از کسانی دیگر (پدر و مادر، آموزگان و ...) ضرورتاً در تضاد با دستیابی او به استعداد خودگردانی قرار ندارد. برای نمونه هر یک از اعضاء یک ارکستر موسیقی بنا بر استعداد خودگردانی خویش نواختن یک یا چند ابزار موسیقی را آموخته است و به تنهایی می‌تواند آهنگی را بنوازد. اما همین فرد هنگامی که عضو یک ارکستر شد، باید بخشی از آهنگ را آنچنان که دلخواه رهبر ارکستر است، بنوازد. در چنین حالتی خودگردانی و دگرسالاری درهم آمیخته شده‌اند، یعنی از یکسو با هم در تضادند و از سوی دیگر گاهی مسالمت‌آمیز و گاهی نیز به اجبار در کنار و با هم می‌زیند.

در عین حال خودگردانی فقط دارای سویه‌های مثبت نیست و بلکه فرد می‌تواند بنا بر اراده و خواست خود مراوده اجتماعی خویش را به حداقلی بکاهد، یعنی با جداگرائی از دیگران خود به انزوای اجتماعی[35] دچار گردد.[36] جامعه‌شناسی کنونی بر این باور است کسانی که روابط اجتماعی‌شان کم‌تر از میانگین است، در انزوای اجتماعی به‌سر می‌برند. البته دامنه روابط اجتماعی در کشورهای مختلف و برای همه‌ی افراد هم‌سان نیست و بلکه به ساختار خانواده، موقعیت طبقاتی و موقعیت سنی افراد بستگی دارد. با این حال می‌توان گفت که در کلیت جوان‌ها از بالاترین و پیران از کم‌ترین مراوده اجتماعی برخوردارند. در حال حاضر در آلمان 40 % از خانوارها فقط از یک فرد تشکیل شده‌اند[37] که بیشتر آن‌ها بزرگسالان بازنشسته‌اند. به‌همین دلیل نیز در میان این بخش از جامعه انزوای اجتماعی به شدت گسترش یافته است.[38]

هم‌چنین روان‌شناسی تکامل بر این باور است که میان خودگردانی و خودپیوستگی[39] رابطه‌ای تنش‌زا وجود دارد، زیرا هم خودگردانی و هم خودپیوستگی انگیزه‌های اساسی انسانی را نمودار می‌سازند. بنا بر انگیزه‌های خودگردانی و خودپیوستگی فرد می‌تواند به دیگران نزدیک شود و یا از آن‌ها دوری گزیند. فریتس ریمان[40] در اثر خود «اشکال اساسی ترس» تأثیر خلافاً آمد[41] پدیده‌های خودگردانی و خودپیوستگی بر انسان را مورد بررسی قرار داده است. بنا بر باور او این هر دو نیاز اساسی می‌تواند موجب ترس انسان گردد، یعنی ترس از تنهایی و انزوا و یا وحشت از ازدحام و مزاحمت. چنین ترسی را در روان‌شناسی

«خودچرخش» [42] می‌نامند، یعنی برای برقراری یک مراوده و یا دوری گزیدن از هر گونه مراوده‌ای دچار دلهره شدن و در عین پیروی از اراده آزاد خویش دچار یکجانبه‌نگری گشتن. روشن است که این روند می‌تواند بر ساختار شخصیت و زندگی روزمره فرد تأثیری ویرانگر داشته باشد.

در جامعه‌شناسی ماکس وبر «خودگردانی یعنی آن که نظم یک انجمن نه بر اساس دگرسالاری بیرونی، بلکه (به همان میزان) نیروی کیفی اعضاء آن (تنظیم شود.)» [43] با توجه به این برداشت می‌توان نتیجه گرفت که جامعه‌شناسی مدرن با در نظر گرفتن پس‌زمینه گسیختگی‌هایی که در جهان کار وجود دارند، به طرح موضوع دگرسالاری پرداخته است، زیرا در جهان کار واقعی در یکسو با شاغلین تمام وقت خودگردان و در سوی دیگر با کسانی که نیمه وقت شاغلند و با بیکارانی که از خودگردانی محدود برخوردارند، و همچنین با کارفرمایانی روبروئیم که خواسته‌ها و حوزه‌های کارکردی اراده‌شان چه بسیار در تضاد و در روندی خلاف‌آمد با هم قرار دارند. با توجه به این پیش‌دادها می‌توان نتیجه گرفت که به خودگردانی گروه‌ها، قشرها و حتی طبقات اجتماعی نمی‌توان فقط از چشم‌انداز خودگردانی فردی نگریست و بلکه در این رابطه باید به ارزیابی نیروی نهفته در خواسته‌های جمعی گروه‌ها، قشرها و طبقات اجتماعی نیز پرداخت. [44]

همان‌گونه که در پیش گفتیم، هدف هر آموزش و پرورش آن است که از یکسو کودک را به پیروی از آموزگار وادار سازد، یعنی او را تحت تأثیر رابطه‌ای دگرسالار قرار دهد و در عین حال در پایان این روند دانش‌آموز باید بتواند خود را از چنبره روابط دگرسالار رها ساخته و به انسانی خودگردان و متکی بر خرد خویش بدل گردد. به عبارت دیگر، کودک و یا شاگرد باید بتواند در مرحله معینی از رشد خود بند ناف خویش را از پدر و مادر و آموزگاران خویش ببرد تا بتواند به رهایش واقعی دست یابد تا بتواند بر سر پاهای خویش بایستد، یعنی روند اجتماعی‌گری [45] فرد معجونی از روندهای دگرسالاری و خودگردانی است. به این ترتیب به خلاف‌آمد عادت [46] روند آموزش و پرورش بر می‌خوریم، زیرا هدف هر آموزش و پرورش دمکراتیک آن است که کودک و یا شاگرد به انسانی خودگردان بدل گردد، یعنی تا آنجا که ممکن است، تحت تأثیر انسان‌ها و مناسبات پیرامون خود قرار نگیرد و بلکه انسانی خردمند و صاحب رأی و تشخیص باشد. اما انسان در عین حال موجودی اجتماعی است و تحت تأثیر مناسباتی قرار دارد که در درون آن می‌زید. به همین دلیل بسیاری از تئوریسین‌های آموزش‌شناسی [47] بر این

باورند که هدف روند «آموزش خودگران» باید کاهش تأثیرات منفی جامعه بر دانش‌پژوهان باشد. [48]

چکیده آن که مسئولیت‌پذیری سیاسی و اجتماعی هنگامی می‌تواند تحقق یابد که عضو یک گروه اجتماعی و یا کسی که به جامعه‌ای تعلق دارد، برای تحقق آزادی خویش باید از استعداد کارکردی خودگردان برخوردار باشد. در این معنی خودگردانی در مفهوم آموزش‌شناسی فقط توسط کسی می‌تواند کسب شود که خواهان و آرزومند کسب آن باشد. به همین دلیل کودک و یا دانش‌آموزی که تصویری از مفهوم خودگردانی نداشته باشد، با دشواری می‌تواند از یک‌چنین آموزشی برخوردار گردد، یعنی با دشواری خواهد توانست از روابط وابستگی خود به آموزگاران خویش رهایی یابد و با تکیه بر خرد خویش به انسانی که دارای اراده‌ای خودگردان است، بدل گردد. [49] جامعه‌ای که مردمان خود را خودگردان نیروراند، نخواهد توانست به آزادی‌های سیاسی دمکراتیک دست یابد.

ادامه دارد

دسامبر 2012

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشت‌ها :

[1] Self-determination/ Selbstbestimmung

[2] Autonomy/ Autonomie

[3] self-administration/ Selbstverwaltung

[4] Independence/ Unabhängigkeit

[5] کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید: انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، 1986، صفحه 3
[6] همان‌جا، صفحه 9

[7] در انجیل یوحنا، باب هشتم، آیات 46 و 47 عیسی مسیح به شاگردان خود می‌گوید: «کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟ کسی که از خدا است کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.»

[8] کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید: انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، 1986، بخش عهد جدید، صفحه 353

[9] „Judentum heute“, Prager, Denis; Telushkin, Joseph, :

Gütersloher Verlagshaus, Gütersloh 1993, Seite 76

[10] قرآن، سورة بقره، آيه 30

[11] قرآن، سورة النساء، آيه 34

Prager, Denis; Telushkin, Joseph, : „Judentum heute“, [12]

Gütersloher Verlagshaus, Gütersloh 1993, Seite 75

[13] Giovanni Pico della Mirandola

[14] Giovai Pico: „Über die Würde des Menschen“

[15] Martin Balluch: „Recht auf Autonomie statt Pflicht zur Leidenschaft- Kritik an Konsequentialismus und Pathozentrismus“, 2007

[16] Autonomy of the Will /Autonomie des Willens

[17] Maxime

[18] Kant, Immanuel: „Kritik der reinen Vernunft“; Warthogs Verlag, Originalausgabe vom 1787, Seite 771

[19] Kant, Immanuel: „Kritik der praktischen Vernunft“; Reclam Verlag, 1963, Seite 74

[20] Categorical Imperative/ Kategorischer Imperativ

[21] Kant, Immanuel: „Grundlegung zur Metaphysik der Sitten“, Kant, Ausgabe der Preußischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1900ff, AA IV, 421

[22] Kant, Immanuel: „Kritik der praktischen Vernunft“; Reclam Verlag, 1963, § 7, Seite 53

[23] Kant, Immanuel: „Grundlagen zur Metaphysik der Sitten“, Preußische Akademie der Wissenschaften, Berlin 1900 ff, BA 4

[24] Aus Pflicht tun

[25] mandatory standard /Pflichtmäßig

[26] Philosophy of Ethics / Philosophie der Ethik

[27] Heteronomie/ Fremdbestimmung

[28] Compulsoriness/ Verbindlichkeit

[29] Morality/ Sittlichkeit

[30] Kant, Immanuel: „Grundlegung zur Metaphysik der Sitten“, Reclam, Abschnitt II Die Autonomie des Willens als oberstes Prinzip der Sittlichkeit.

[31] Eudaemonism/ Eudämonismus

[32] Kant, Immanuel: „Kritik der praktischen Vernunft“, Reclam, 1963, Seite 58

[33] Kant, Immanuel: „Was ist die Aufklärung?“ , Philosophische

Bibliothek, 1999

[34] Ahnert, Lieseloth: „Frühe Bindung“, München 2004

[35] Social isolation/ Soziale Isolation

[36] Burkart, Günter (Hrsg.): „Die Ausweitung der Bekenntniskultur – neue Formen der Selbstthematisierung“, 2006, Seite 27

[37] Statistische Ämter des Bundes und der Länder: „Demografischer Wandel in Deutschland, Heft 1, Bevölkerungs- und Haushaltsentwicklung im Bund und in den Ländern“, Ausgabe 2011, Seite 28

[38] Puls, Wichard: „Soziale Isolation und Einsamkeit. Ansätze zu einer empirisch-nomologischen Theorie“, Wiesbaden: Deutscher Universitätsverlag 1989

[39] Self-bond/ die Selbstbindung

[40] Riemann, Fritz: „Grundformen der Angst: Eine tiefenpsychologische Studie“, Verlag Reinhard, München 2011

[41] Antinomy/ Antinomie

[42] Autorotation/ Eigendrehung

[43] Weber, Max: „Wirtschaft und Gesellschaft“, Teil 1, Kap. 1, § 12.

[44] Luedtke, Jens: „Arbeitslose: Die Grenzen der Autonomi, 1999

[45] Socialization/ Sozialisation

[46] Paradox/ Paradoxie

[47] Pedagogy/ Pädagogik

[48] Köck, Peter; Ott, Hanns: „Wörterbuch für Erziehung und Unterricht“, Auer Verlag, Donauwörth 6. Auflage, 1997

[49] Montada, L.; Oerter, R.: „Entwicklungspsychologie“, Deutsch Beltz Psychologie Verlags Union, 2002